

احتجاج با معنای امام

وَفِي مَصَابِيحِ الْبَغَوِيِّ، مِنَ الصَّحَاحِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَلَا تَخْتَلِفُوا عَلَيْهِ فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا؛ در صحاح که مورد قبول پیروان مکتب خلفاست آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: امام قرار داده شده تا پیروی شود و از او تخلف نشود؛ از این جهت در نماز هم فردی که به او اقتدا می شود امام نامیده می شود؛ چون وقتی به رکوع رفت باید از او پیروی کرد و به رکوع رفت و چون بر می خیزد چنین کرد و ذکر مستحب را هم گفت؛ همچنین در سجده رفتن و برخاستن و نشستن و دیگر بخش های نماز. پس امام شخصی هست که تبعیت از او در همه ی ارکان واجب است.

اضافه ی لفظی به کلمه ی «امام» تعیین حدود پیشوایی اوست؛ امام جماعت یعنی فردی که در جماعت پیشواست. قرآن امت را وحدت در عقیده معرفی کرده و برای هر پیامبری امتی قرار داده: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ (بقره، ۲۱۳)؛ همان گونه که عدم پذیرش عده ای مقام نبوت را نقصی نمی رساند، مقام امامت امت هم وابسته به پذیرش یا عدم پذیرش مردم نیست.

قلقشندی اعتراف جالبی دارد؛ می گوید: شیعه چون تبعیت مطلق دارد از پیشوایانش می تواند به آن ها امام بگوید؛ می گوید این تبعیت کامل هم به جهت آن است که این ها برای ائمه ی خود عصمت قائلند. اهل سنت برای خلفای خود عصمتی قائل نیستند و به همین سبب به آن ها امام نمی گفت؛ بلکه آن ها را خلیفه می

^۱ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۶ ۴۹۲ ۳۹ باب وجوب متابعة المأموم الإمام فإن رفع رأسه من الركوع أو السجود قبله عامدا استمر على حاله و إن لم يتعمد عاد إلى الركوع أو السجود و كذا من ركع أو سجد قبله ص : ۴۹۱

^۲ - ابوالعباس قَلَقَشَنَدِيُّ (۱۳۵۵م-۱۴۱۸) شهاب‌الدین ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عبدالله فزاری قَلَقَشَنَدِيُّ) ادیب و شاعر مصری بود. وی در قَلَقَشَنَدَه، سه فرسنگی قاهره به دنیا آمد و در قاهره پرورش یافت و در همان جا تحصیل را شروع کرده و سپس به اسکندریه رفت و پس از تحصیل، مناصب و وظائفی هم در دولت ممالیک بر عهده گرفت. کارهای وی که بیشتر ادبی و تاریخی است، عبارتند از: «صبح الاعشى»، «نهاية الارب في معرفة انساب العرب»، «مآثر الانافة»، «حلية الفضل و زينة الكرم في المفاخرة بين السيف و القلم» و «قلائد الجمان في التعريف بقبايل عرب الزمان».

نامیدند. ابراهیم عباسی خود را در زمان بیعت، امام خواند؛ یعنی یک قرن و نیم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. بنی عباس به بهانه ی لزوم احیای سیستم تعریف شده ی پیامبر بر محوریت امام مقام و منصب امامت را تصرف کردند.

جامعه ی مسلمین یا اساساً مقام امامت غیر معصوم را قبول ندارند مثل شیعیان و یا اگر قرار است امامت بنی عباس را بپذیرد این شاخه های سقیفه را از اصل قبول دارد!

حالا سوال از پیروان مکتب خلفا این است که امام گفته شده در روایات شما کیست؟ با توجه به این که نه خلفای غاصب و نه بنی امیه خورد را امام معرفی نکرده اند اگر تعبیر «امام» در فرمایشات حضرت خاتم الانبیا بوده مردم نباید از پیامبر مفهوم و مصداق آن را می پرسیدند؟ اگر پرسیده اند یا سخ پیامبر چه بود؟ اگر بگویند منظور از امام، کسانی بوده اند که قدرت را به دست می گیرند جوابشان این است که پس چرا خودشان و پیروانشان آن صاحبان قدرت را امام نمی نامیدند؟

عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ: نَضَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقِيهِ وَ رَبِّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُعْلَمُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمودند: خدا یاری کند (شاد و خرم کند) بنده ای را که سخن مرا بشنود و در گوش گیرد و حفظ کند و به کسانی که نشنیده اند برساند، چه بسا حامل (رساننده) علمی که خود دانا نیست و چه بسا حامل علمی که به دانا تر از خود رساند (یعنی بسا شنوندگانی پیدا شوند که معنی سخن مرا از رساننده و مبلغ آن سخن بهتر درک کنند). سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت (کینه توزی، بدخواهی) نکند: ۱- خالص نمودن عمل برای خدا (عبادت کردن بدون ریا و غرض دنیوی). ۲- خیرخواهی پیشوایان مسلمین (با اطاعت و فرمانبری از آن ها). ۳- همراه بودن با جماعت مسلمین (و جدا نشدن و اختلاف و پراکندگی ایجاد نکردن). زیرا دعوت مسلمین

۲- الکافی ج ۱ ۴۰۳ باب ما أمر النبی ص بالنصیحة لأئمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم و من هم ص : ۴۰۳ ۱

افراد پشت سرشان را هم شامل می‌شود (پس هر که همراه جماعت باشد در سود آن‌ها شریکست) مسلمین همه برادرند، خونشان برابر است (پس اگر شخص اول آن‌ها کوچکترینشان را به ناحق بکشد باید کشته شود) و پست‌ترین فردشان در برقراری پیمانشان کوشش می‌کند (یعنی پست‌ترین فرد مسلمان می‌تواند در مواد امان‌نامه هر قرار دادی با کفار، شرکت و دخالت کند و در وفای آن کوشا باشد).^۴

^۴- تحقیق و نگارش از: سیدمحمد خردمند.